



احمد اقتداری

برای غلامرضا طاهر

قمشه

قمشه ، شهری است میان اصفهان و آباده ، فارس و در تقسیمات اداری کنونی کشور شهری است از استان اصفهان و بر سر راه شیراز به اصفهان است و پیر کشت و زرع و گشاده و آبادان و مشهور و معروف است . بروزگار پهلوی نام این شهر از قمشه به شهرضا تغییر کرد و بروزگار ما و بدین سالهای اخیر ، دوباره نام قدیمی قمشه را بر آن نهاده اند . در سفرنامه های دویست سال اخیر از این شهر بصورت منزلگاه کاروانیان ، شهرک و قصبه و آبادی یا مرکز بلوک و روستاهائی نام رفته است و از رونق کشاورزی و فراخی کاروانسراهای بازرگانی آن سخن گفته اند ، گاه بر سر راه اصفهان به شوشتر و گاهی بر سر راه اصفهان به سمیرم و شیراز و گاه بر سر راه اصفهان به نواحی بختیاری از آن نام برده شده است . اما هیچیک از سیاحان و مسافرانی که از این راهها گذشته اند دریاب ریشه شناسی واژه قمشه سخنی نگفته است و در فرهنگهای جغرافیائی و کتب زبان شناسی و فقه اللغه ها هم ، مطلبی در این باب گفته نشده است .

بزمستان سال ۱۳۶۰ خورشیدی ، با ایرج افشار و حسن سادات ناصری از راه قم و کاشان و اردستان و زواره و اصفهان گذری بدین شهر نمودم ، شباروزی دو ، در خانه مردی کریم و نجیب مهمان بودیم . غلامرضا طاهر که از فضلا درجه اول و پیر کار و پرورش و پیر صفا است ، ما را در خانه پاکیزه خویش جای داد و بر سفره گشاده خود با کرامتی هرچه تمامتر پذیرا شد . غلامرضا طاهر فرهنگی دانشمند دل آگاه دقیق لیبیبی است . نوشته های عالمانه او دریاب لغت و ادب فارسی و عربی شهرت یافته اند و خود از دل بستگان صدیق و صمیم فرهنگ و ادب پارسی است ، در ادبیات عرب فاضلی متبحر است و در ادب فارسی سخنش و نکته سنجی هایش مورد عنایت و قبول اهل نظر است .

در آن دو روز که در خانه این فاضل کریم بگفتگو از شعر و ادب فارسی اوقات خوش می‌گذشت ، مهماندار پاکیزه خصال ما چنین عنوان کرد که در ریشه‌شناسی لغت قمشه اطلاعاتی در دست دانش‌پژوهان شهر نیست و مشتاق می‌نمود که در این زمینه تحقیقی اگرچه ناقص فراهم آید ، شاید چراغ راهی برای محققان دیار قمشه و متعلمان و شاگردان خود ایشان باشد .

من این مختصر را می‌نویسم و در باب ریشه و واژه قمشه استقرائی تازه عنوان می‌کنم و به آن دوست دانشمند دقیق تقدیم میدارم ، باشد که یادی از محبت و مهمان‌نوازی آن دانشی‌مرد آزاده گوشه‌گیر و دوستان فاضل آقایان مسعود تاکی و رحمت‌الله عموحیدری که در دو دبیر و فرهنگی و اهل مطالعه و کتابخوان و دلباخته فرهنگ و ادب پارسی‌اند و در این سفر بار زحمت و پذیرائی و راهنمایی ما را نیز بعهده داشتند و خود از مردمان قمشه‌اند ، شده باشد .

در میان شهرهای ایران نام " قومس " بر ناحیتی که امروز دامغان و سمنان و شاهرود است اطلاق می‌شده است و در غالب کتب جغرافیائی از آن ناحیت با نام قومس یا قومش سخن رفته است .

" قم " شهری مشهور است که از آغاز اسلام و پیش از آن ، با نامی عینا یا با شباهتی بعین وجود داشته است . در متون جغرافیائی کهن نام قصر " غمدان " = " قمدان " برای معبدی بزرگ و پرشکره که در یمن بوده نامور گردیده است . در کتاب معروف " تجارب السلف " در سیرت خلیفه سوم مسلمین آمده است : "... و از افعال پسندیده او آن بود که " غمدان " را ویران کرد و غمدان کوشکی بود بیمن که در همه جهان نظیر نداشت و حاجیان چون از حج بازگشتند بتفرج و نظاره آن کوشک رفتندی و تعجب‌ها نمودندی و گفتندی این از خانه مکه نیکوتر است . عثمان بفرمود آنرا ویران کردند تا بیش ، هیچ بنا را بر خانه کعبه تفضیل ننهند . " ۱

در کتب ابوریحان و مسعودی و طبری و امثال آنها نیز از قصر غمدان ، هیکل غمدان ، کوشک غمدان ، معبد غمدان یاد شده است .

در استان فارس و در شهرستان فسا ، در آغاز راهی که از اول‌تنگ کرم جاده عمومی به استهبان (اصطهبانات) و نیریز می‌پیوندد ، آبگیری در دامنه کوهی کم ارتفاع وجود دارد که آنرا " غمب آتشکده " گویند چه بر سر تپه مشرف بدان آبگیر آثار پیه‌های بنای آتشکده‌ای ساسانی باقی مانده است . این آبگیر با چشمه‌های زاینده‌ای که از تک آبگیر می‌جوشد همواره از آب صاف و روشن و گواراست و جوشش آب از زیسر آبگیر در نور آفتاب آشکار است .

در فیروزآباد فارس نیز ، آبگیر جوشانی که کاخ اردشیر ساسانی بر کرانه آن بنیاد گرفته است ، " غمب اردشیر " یا " غمب آتشکده " و همچنین " برم پیر " یا فتح اول و سکون دوم و سوم خوانده میشود . در " شمس و طغرا " تألیف سال ۱۳۲۵ هجری قمری از این آبگیر با نام " خنب آتشکده " فیروزآباد " نام رفته است و همچنین قصب آتشکده * .

بسیاری از آبگیرها و آبدانهای طبیعی که در دره‌ها و دامنه‌های کوهگلیویه وجود دارند غمب و قصب و خنب (حرف اول در هر سه واژه مضموم است) خوانده میشوند همچنانکه آنها را برم هم گویند مانند غمب سرآب بهرام ممسنی که لوحه سنگی نقش بزرگ ساسانی برفراز و کنار آن بازمانده است و برم شور و برم الوان یا المون درخاک بهمنی کوهگلیویه و رامهرمز و برم دلک شیراز که محل نقوش هخامنشی قصر ابونصر بر کنار آنست زیانزد مردم این نواحی است .

در فارس و کوهگلیویه هر جای که آبگیری با آب جوشنده از زیر آبگیر است ، یا آبگیری فزاینده و آرام است ، آنرا " غمب " ، " خنب " و " برم " خوانند . البته مستفاد از هر دو کلمه یک معنی است نه بیش . اما غمب را برای آن آبگیر که جوشش زیرین دارد و از زیر آب آن می‌جوشد و این آب هم ماندگار و هم روان است اصطلاح کرده‌اند .

در شهر دزفول ویرانه‌هایی بنام " قمش " یا ضم اول و کسر دوم و سکون سوم ، باقی مانده که همگی در زیر سطح زمین شهر دزفول‌اند و آبی یا قناتی در سطح تحتانی آن یا زیر سطح تحتانی آن جریان دارد که از رودخانه دز منشعب شده و به کشتزارها می‌رود و بیا بصورت چاه و قناتی پر آب و سرد آب در زیر زمین باقی مانده است .^۲ از همین نام قمش است که تا امروز در اهواز و دزفول و شوشتر خاندان یا خانواده‌هایی با نام " قمشی " شهرت دارند .

در برخی کتب تحقیقی درباره " ماندائیان " یا " حرانیان کلدانی " کلدانیان مفتسله ، " مانویان ، صابئین و پیروان ادیان رائج در بطائح بین‌النهرین و خوزستان اظهار عقیده شده است که واژه گامیش = گومیش ، یک واژه کهنه سرپانی است که بازمانده از روزگار مانویان و صابئین مفتسله کلدانی است و در آغاز گومش (قمش) (با کسر دوم) بوده است که بنا بر عقاید مانوی و کلدانی قدس و طهارت و احترام آبگیر و آبخیز و آبدان و آبجای را برای پیروان آن ادیان کهن می‌نمایانده است ، چه لازمه غسل و طهارت ، آب و آبدان و بخصوص آب جوشنده و ماندگار و پوشیده و مستور و محفوظ از آلودگی‌ها بوده است تا دست نخورده و نیالوده و پاکیزه باقی بماند . جزء اول گومش همان گو ، از واژه مقدسی است که در اوستا هم باقی مانده است و (مش)

احتمالا از " مش و مشیانه " یعنی آدم و حوای نخستین فرهنگ ایرانی و بین‌النهرین گرفته شده‌است ، چه پیروان مفتسله ، کلدانیان ، حرانیان ، ماندائیان ، و مانویان و بالاخره صابئین در سرزمینی می‌زیسته‌اند و در سرزمینی نشأت عقاید آن مردم ظهور کرده و بالیده که بنام (میسن) ، میسان ، میشان ، کرخ‌میسان ، دستمیسان شهرت گرفته‌اند و امروز هم قسمتی از آن سرزمین‌ها ، تا بروزگار ما بنام " دشت میشان " باقی مانده و مشهور است و مرکز ولایت دشت میشان ایران شهر سوسنگرد است . به نزدیکی‌های این دشت میشان ایوان کرخه دزفول یا دشت " کوت گابن " باقی مانده و نزدیک ایوان کرخه و دزفول شهر اندیمشک را می‌شناسیم که در متون جغرافیائی از آن‌بانام " ناحیه اندامش " ، " پل اندامش " و " اندامش " سخن رفته است . جزء (مش) در کلمه اندامش آشکار است . بنابراین تنوع زبانشناسی است که گروهی از زبان‌شناسان گامیش و گومش را جانوری مقدس در ادیان کلدانی دانسته و خود این‌واژه را سریانی و آرامی کلدانی می‌دانند. چه بهرحال گامیش نیز حیوانی است که تعلق عاشقانه‌ای به شستشوی در آب دارد .

اما " قصر عمدان " یا " عمدان " یا کوشک غمدان نیز از معابد پیروان نیایش آب بوده است ، پرستندگان زهره یا ناهید یا اناهیتا و بعدها مفتسله و صابئین ، در اینگونه معابد به نیایش خدای آب و مادر جهان یعنی اناهیتا می‌پرداختند ، چنانکه در اوستا هم " آبان پشت " در ستایش همین فرشته آب یعنی " اردوی سورانهیت " بازمانده است. ساسانیان و نیاکان اردشیر اول موسس سلسله ساسانی خود از پیروان ناهید بوده‌اند و بهمین سبب هرکجا نقشی از شاهنشاهان ساسانی بازمانده است در کنار آبیگری است ، بخصوص در کنار آبیگری که حوشنده و فزاینده و رونده و ماندگار باشد یعنی در کنار " برم " ها یا " غمب " ها (نقش غمب سرآب بهرام ممسنی ، نقش رستم داراب نقوش ساسانی طاق بستان ، نقش شاپورخان تختی رضائیه ، نقش گویم شیراز ، نقش قندیل ممسنی ، نقش سرمشهد فیروزآباد فارس ، نقوش کاخ اردشیر و تنگ فیروزآباد فارس ، نقوش تنگ چوگان بیشاپور کازرون فارس) .

اکنون بینیم غمب در لغت متداول و فرهنگ لغت چه معنائی دارد : چنانکه پیش از این نوشتیم ، غمب و خمب و قمب و خنب ، در زبان مردم فارس و کهگیلویه باقی مانده و معنی آبیگر و آبدان دارد . اما در زبان مردم لارستان فارس و در فرهنگ لارستانی ذیل سه لغت از غمب یاد شده‌است :

" غمب - qomb : ظرفی سفالی که دارای حجم زیاد بوده و در آن خوراکی یا ذخائر طلا و نقره جا دهند - زمین برحسته‌ای که در زیر برحستگی آن گیاهی درحال

روئیدن باشد - نقطه‌ای از آب که از عمق آن چشمه‌ای با فشار بالا می‌زند . " ۳
 " غمب بسه - qomb-bessa : متورم شدن و ترکیدن نقطه‌ای از خاک
 که در زیر آن قارچ یا گیاهی در حال روئیدن است - جهش آب از میان آب‌راکدی . " ۴
 " غمب و نودو - qomb-o-nudu : ظروف سفالی و کاشی که مطلوب از
 شیرینی است و مادر عروس بخانه، داماد می‌فرستد تا در خانه داماد صرف شود . " ۵
 پس از این استقصاء لغوی باید دید که اعلام جغرافیائی چون قم ، قوس ، قمشه
 را با واژه‌هایی چون غمب آتشکده ، غمب در فرهنگ لارستانی ، قصرغمدان = قمدان
 چه مناسبتی و چه پیوندی است . گمان من آنست که قمش در دزفول مرکب از دو جزء
 " قم - مش " می‌باشد که دومیم در هم ادغام شده‌اند و نمایشی از بازمانده، واژه‌ای
 است که بروزگاران کهن در پرستش ارباب انواع و نیایش (مش و مشیانه) جلوه‌های
 نمادی آنها یعنی آب حیات‌بخش و زندگی آفرین‌یکار می‌رفته‌است .

قم نیز که اکنون رودی در کنار شهر روان است ، جای معبد یا حای معابدی از
 آن اقوام دیرین بوده و معبد یا آبادی یا روستا یا مرکز تجمعی از مردمان در کنار
 آبیگری طبیعی یا دست‌ساز که از کند و کاو و برگرداندن بستر رودخانه و یا در کنار
 چشمه‌ساری ژرف و فزاینده و رونده و ماندگار بوده است که نام غمب = عم = قم از
 دیرزمان باقی مانده، آنها است و دو حرف م و ب در هم ادغام شده‌اند .
 قوس یا کومش (دامغان و سمنان و شاهرود) و گمش تپه = قوس تپه و گوشان
 در ترکمن صحرائی گرگان نیز بهمین ترتیب بازگویی یادگاری کلمه، قم = غمب است و
 یادآور آبیگری مقدس است .

قمشه نیز بی‌کم و کاست از همان ریشه، قوس ، قوس ، قم ، غمب است و چنانکه
 از زبان آقای طاهر شنیدم در اطراف شهر قمشه و در جنوب آن قنوات و آبهای راکد
 زیرزمینی که اکنون سطح آب آنها نسبت به سطح کشتزارها گود افتاده است فراوان
 است و شاید بعضی از آنها زاینده و جوشنده و ماندگار نیز باشند .

اما اگر پرسنده‌ای بپرسد که چرا برای اینگونه آبیگرها دو واژه، مختلف الشکل
 (قسب = قم) و (برم) استعمال می‌شوند ، پاسخ اینست که برم خود مرکب از حرف
 (ب) و کلمه (رم) است و ب با کسر شدید همان (بی) باشد که در بیشاپور
 و بیروت و بیورد و امثال آن آمده و بمعنی چشمه‌سار است و (رم) همان رام و آرام
 و حای قبیله و خانواده است که در رام‌هرمز و رام‌جرد و رام‌فیروز و امثال آن باقی مانده
 در متون جغرافیائی اوائل اسلام بصورت (رموم) جمع بسته شده‌است ، با معنای خانه
 و محل آسایش و آرامش عشیره و قبیله و خاندان و رمه و گله و مردمان استعمال شده

است پس برم یعنی رم که در کنار چشمه‌سار و آبگیری قرار دارد و این معنی خود نیز در معنای غمب است و رامگی در کنار آنگیر و آبدان و آب از آن مستفاد میشود. بنابراین حدسیات و فرضیات ، قمشه و قم و قوس و گمش تپه و قمش و قوس و غمدان همیشه و هم معنی بوده و همه این اعلام جغرافیائی بازمانده روزگاری است که پرستش ارباب انواع بویژه ناهیدپرستی و احترام به اناهیتا (زهره) در ایرانزمین رواج داشته است ، و در قم و قمشه و دامغان و سمنان و ترکمن صحرا و گرگان نیز معبد یا معابدی از آن آئین کهن برپا بوده (چنانکه در استخر و بازارگاد و همدان و شوش برپا بوده) ، برپا بوده‌اند و پیروان ساده‌دل درست کردار و حقشناس و مهربان خود را بسوی خود می‌خوانده‌اند تا برای زنده‌بودن، برای کارا و کارآمد بودن ، برای امید و شوق زندگی داشتن ، برای شادکامی‌ها و شادخواری‌ها ، خدای آب‌آفرین روشنی‌بخش خود را سپاس گویند .

قمشه از دو جزء (قم - شه) مرکب است . معنای قم چنانکه دانستیم همان معنای غمب = قمش = قم است (شه) را اگر از نوع (س = ش) در (قوس) = کومش (ندانیم ، شاید بتوان آنرا با (شه) رائج در زبان آذری مرتبط دانست. در زبان آذری یعنی زبان کهنه مردم آذربایجان ، چنانکه فاضل محترم آقای محمدتقی سیاپوش تقریر کرده است :

شبه با کسر اول و سکون دوم به معنی آب و رطوبت است و این همان واژه - است که در ترکی آذربایجانی یعنی زبان کنونی مردم آذربایجان بصورت (سو) در - آمده و بمعنای آب است . شیمستر یعنی در کنار رودخانه یا رطوبت و آب را می‌توان از ریشه شه دانست . " اگر این نظر آقای سیاپوش مقرون به صحت باشد و (شه) بمعنی آب در آذری باشد می‌توان گفت : دریاچه تخت‌سلیمان که در متون اوستائی چی‌چست یا شی‌شست یا شیز هم نامیده شده است از جزء (شه) یا (شی) مرکب است که بمعنای آب و دریاچه و رطوبت است . ریشه (شه) در نام رودی که از شهر شوش می‌گذرد و تا بروزگار مؤلف حدود العالم من المشرق الی المغرب هم (شاوور) خوانده می‌شده و امروز (شاور) و (شعور) هم خوانده می‌شود بازمانده است .

پس قمشه از دو جزء قم و شه ترکیب شده و جای آب جوشنده و روان و ماندگار و خود آب جوشنده و روان و ماندگار یعنی آبگیر در حالت " غمب زدن " و حوشیدن را بیاد می‌آورد ، که جوشنده و فزاینده و روان و ماندگار و " غمب‌زنان " بوده و جای مناسبی برای تأسیس و ترتیب معابد اناهیتا بوده است .

یادداشت‌ها

۱ - تجارب السلف ، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی ، تصحیح مرحوم

- عباس اقبال آشتیانی ، چاپ طهوری ، چاپ سوم ، تهران ، ۱۳۵۷ خورشیدی ، صفحه ۳۶ .
- * شمس و طغرا ، تألیف شاهزاده محمدباقر میرزا خسروی به سال ۱۳۲۵ قمری .
- چاپ رشید یاسمی ، مؤسسه کلاله خاور ، تهران ۱۳۳۱ خورشیدی ، ص ۲۹
- ۲ - دیار شهرباران ، جلد نخستین ، مجلد بخش دوم از جلد نخستین ، نشریه انجمن آثار ملی ، احمد اقتداری ، تهران ۱۳۵۴ خورشیدی ، صفحات ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ .
- ۳ و ۵ - فرهنگ لارستانی ، احمد اقتداری ، تهران ، ۱۳۳۴ خورشیدی ، صفحه ۱۴۹ ذیل "غ"
- ۶ - تقریر شفاهی فاضل ارجمند آقای محمد تقی سیایوش در مذاکرات ادبی دوستانه در دفتر مجله آینده به سال ۱۳۵۹ خورشیدی . آقای سیایوش خود از مردم زنوز آذربایجان است و زبان آذری و ترکی آذربایجانی زبان مادری ایشان است و بنابراین در صحت مذاقه ایشان شکی ندارم تا آذری دانان و ترکی زبانان چه نظری داشته باشند .

یادداشت مدیر آینده

عقیده آقای اقتداری درج شد و امیدست زبانشناسان درباره آن اظهار رای کنند . آنچه بنده می دانم این است که در اردستان به ممر خروج آب از استخر " قومه " می گویند و چوبی که در آن گذاشته می شود " چوب قومه " (از زبان آقای احسان الله هاشمی که اصطلاحات کشاورزی آنجا را گرد کرده اند شنیدم) .



افغان نامه

تألیف

دکتر محمود افشاریزوی

تهران

۱۳۵۹ هـ ش = ۱۹۸۰ م

جلد های اول و دوم

پا: ۶۰۰ ریال - توسط کلن ۲۸۳۳۵۴ و در کتابفروشیها